

تحلیل عناصر داستانی در داستانهای قرآن

■ ■ خلیل پروینی

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه تربیت مدرس □ □

■ ■ ابراهیم دیباجی

استاد گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران

چکیده

داستانهای قرآن از دیرباز از جنبه‌های مختلف تاریخی، محتوایی، تربیتی و غیره بررسی شده‌اند. اما به جنبه‌های هنری، مسائل مربوط به شیوه‌های داستان‌پردازی و تحلیل عناصر داستانی آنها خیلی کمتر توجه گردیده است. داستان به عنوان یک شکل ادبی و هنری دارای ساختار هندسی خاصی است که آن را از دیگر اشکال ادبی مانند قصیده، خطبه، مقاله و غیره متمایز می‌سازد. داستانهای قرآن در ردیف داستانهای واقعی تاریخی قرار دارند، اما با داستانهای واقعی تاریخی که معمولاً آثار خیال و مبالغه در آنها مشاهده می‌شود فرق دارد. چرا که به تصریح خود قرآن، هم حوادث و سرگذشت‌های داستانهای قرآن «بالحق» هستند و هم گزارش و نقل آنها که از طرف خداوند صورت گرفته «بالحق» است. این گونه سرگذشت‌های واقعی و حقیقی را خداوند «قصص» می‌نامد، یعنی به نحوی بیان، نقل و ارائه شده‌اند که خواننده آنها را پیگیری می‌کند. این امر همان شیوه داستان‌پردازی قرآن است. در ساختار اغلب داستانهای قرآن عناصر داستانی شناخته شده در ادبیات نوین داستانی، تاحدودی قابل تحلیل و ارزیابی است. معمولاً یک داستان هنری از این عناصر تشکیل شده است: طرح و پی‌رنگ، شخصیت و شخصیت‌پردازی، کشمکش، گفت و گو، صحنه و صحنه‌پردازی (زمان و مکان)، زاویه دید یا زاویه روایت و درونمایه یا اندیشه.

همواره باید این نکته را در نظر داشت که قرآن قبل از هر چیز کتاب هدایت و تربیت است و لذا داستانهای آن نیز در خدمت اهداف دینی و تربیتی اند. در این پژوهش فقط به تحلیل و بررسی چهار عنصر طرح و پی‌رنگ، کشمکش، شخصیت، شخصیت‌پردازی، و گفت و گواز عناصر داستانی در قرآن خواهیم پرداخت؛ چرا که تحلیل همه این عناصر به مجال وسیعی نیاز دارد.

کلید واژه‌ها: تحلیل، عوامل، داستان، قرآن

۱. مقدمه

قرآن کریم حوادث و سرگذشت‌های واقعی را که بدان پرداخته، «قصص» نامیده است. «قصص» که به



معنای قصه است، در اصطلاح به سخنی گفته می‌شود که در قالب هنری چنان بیان و طرح شود که مخاطب آن را پیگیری کند. این معنا و مفهوم که با ریشه و ماده «قص» سازگار است، درباره داستانهای واقعی تاریخی قرآن صادق است، چرا که قرآن، حوادث و سرگذشت‌های فرو رفته در اعماق تاریخ را با شیوه و اسلوب‌های بیانی، تکنیک‌های داستانی و تصویرگری‌های نمایشی و حسی خود، دوباره احیا و زنده کرده است، به طوری که مخاطب همانند یک بیننده، به نظاره حوادث و صحنه‌های داستان می‌نشیند و به پیگیری آنها می‌پردازد.

در ادبیات داستانی امروز، داستان متشکل از عناصری مانند طرح و پی‌رنگ، حادثه، شخصیت، گفت و گو، روایت، صحنه، زاویه دید، و درونمایه است. این عناصر که هم از نظر ساختار و هم از نظر محتوا مقوم یک داستان هستند و داستان بر پایه آنها استوار است، در داستانهای واقعی قرآن - با اختلاف در کمیت، کیفیت و نحوه کاربرد - قابل تشخیص، تحلیل و ارزیابی است. در این مقاله از ابتدا مطالعاتی درباره داستان و ادبیات داستانی و نقد آن انجام گرفته است. سپس داستانهای قرآن از این منظر بررسی و تحلیل شده‌اند. سرانجام این نتیجه حاصل شد که قرآن کریم کتاب هدایت است، اما محتوای هدایتی و تربیتی قرآن با زبان هنر بیان شده و داستانهای واقعی تاریخی قرآن نیز که به قصد هدایت عبرت مطرح گردیده‌اند با تکنیک و شیوه داستان‌پردازی نقل شده‌اند، به طوری که درک جنبه‌های هنری و شیوه‌های داستان‌پردازی قرآن، فقط با استفاده از معیارهای ادبیات داستانی نوین تا اندازه‌ای ممکن است، چرا که داستان در ادبیات عربی قدیم به عنوان یک شکل هنری و ادبی مطرح نبوده و لذا در هیچیک از کتب علوم قرآنی و تفسیری به داستانهای قرآن از دیدگاه خاص داستانی و معیارهای نقدی آن نگاه نکرده‌اند، بلکه داستان قرآنی، در کنار سایر موضوعات آن مانند احکام و اصول اعتقادات، از جنبه‌های صرف و نحو و بلاغت قدیم تحلیل شده است. اما امروزه علاوه بر جنبه‌های یاد شده، عناصر دیگری در ساختار داستان هنری وجود دارد. چهار عنصر طرح و پی‌رنگ، کشمکش، شخصیت و شخصیت‌پردازی، و گفت و گو که از مهمترین عناصر یک داستان محسوب می‌شوند، در این پژوهش تحلیل شده‌اند.

۲. سوالات تحقیق

۱. ویژگی‌های کلی داستان در قرآن چیست؟
۲. عناصر داستانی در قرآن چگونه به کار رفته است؟

۳. فرضیه‌های تحقیق

۱. داستان به عنوان یکی از مهمترین موضوعات قرآنی، به مانند سایر موضوعات آن، در خدمت اهداف دینی و تربیتی درآمده است. این سخن به معنای نفی آفرینش‌های هنری و شیوه‌های داستان‌پردازی در قرآن نیست، بلکه قرآن داستانهای واقعی تاریخی خود را بدون دخالت دادن خیال آفرینشگر در خلق حوادث، شخصیتها و دیگر عناصر داستانی - برخلاف داستانهای واقعی تاریخی بشری - و بدون به

کار بستن دروغ و مبالغه، با زبان هنر و اسلوب منحصر به فرد خود دوباره احیا کرده است.

۲. عناصر داستانی به تناسب فضای فکری و تربیتی حاکم بر سوره، گاه کم رنگ و گاه پررنگ می‌شوند. برای نمونه آنجا که قرآن می‌خواهد به تحلیل افکار، اعتقادات و عواطف شخصیتهای حق و باطل بپردازد و از این طریق سمبلی از این شخصیتهای ارائه دهد، اغلب به عنصر گفت و گو متوسل می‌شود؛ مانند گفت و گوهای بین موسی و فرعون در سوره‌های مختلف و آنجا که هدف قرآن، انذار و تخویف از طریق پرداختن به ذکر حوادث سهمناک و بلاهای آسمانی است، اغلب از عنصر توصیف یا اخبار استفاده می‌کند؛ مثل داستان حضرت صالح در سوره «الشمس».

۴. اهداف تحقیق

۱. نگاهی نو به داستانهای قرآن از زاویه نقد نوین داستان و بلاغت جدید،
۲. تبیین ملموس گوشه‌هایی از لطایف، دقایق و رموز هنری و ادبی در داستانهای قرآن.

۵. روش تحقیق

روش تحقیق در این بررسی، توصیفی و تحلیلی بوده است، آن هم با مطالعه دقیق و گردآوری اطلاعات درباره خود داستان و عناصر تشکیل دهنده‌اش و نقد نوین آن و نیز مطالعه و گردآوری اطلاعات لازم درباره داستانهای قرآن و استخراج آیات داستانی از سوره‌های مختلف و همچنین کتب تفسیری و کتبی که به مسائل داستانپردازی قرآن پرداخته‌اند.

۶. پیشینه تحقیق

گمان می‌رود که تا حال کاری بدین عنوان و با این وسعت انجام پذیرفته است. سید قطب، محمود بستانی و دیگران در مورد جنبه‌های هنری داستانهای قرآن، بررسیهای کلی و محدود کرده‌اند که قطعاً احتیاج به تعمیق، گسترش، بازنگری و تحلیل دوباره دارند. در بیان ضرورت انجام یافتن این تحقیق همین بس که درک و فهم جنبه‌های ادبی و هنری و بیان عناصر داستانی در داستانهای قرآن، در فهم هر چه بهتر عظمت قرآن و ابلاغ اهداف دینی و انسان ساز این کتاب، کاری بسیار سازنده و ضروری است. داستانهای قرآن از دیرباز از جنبه‌های مختلف تاریخی، محتوایی، تربیتی و غیره بررسی شده‌اند؛ اما درباره جنبه‌های هنری و مسائل مربوط به شیوه‌های داستانپردازی و تحلیل عناصر داستانی شناخته شده در ادبیات نوین داستانی، مانند طرح و پی‌رنگ، صحنه‌پردازی یا زمان و مکان، زاویه دید یا زاویه روایت و عنصر درون‌نمایه یا اندیشه، بجز کارهای سطحی، کار متقن و محکمی صورت نگرفته است.

۷. تعریف داستان هنری

در تعریف داستان هنری گفته شده است: «داستان عبارت است از ارائه اندیشه‌ای که در ذهن نویسنده خطور کرده یا ضبط تصویری که مخیله نویسنده تحت تأثیر آن قرار گرفته یا بسط و گسترش



احساسی که در درون او به حرکت درآمده باشد و اینک نویسنده می‌خواهد آن اندیشه، تصویر یا احساس را از طریق کلام و سخن به خواننده منتقل سازد تا خواننده نیز مثل خود نویسنده تحت تأثیر قرار گیرد» [۴].

اکنون با در نظر گرفتن عناصر داستانی یاد شده و تعریف ارائه شده از داستان هنری می‌خواهیم نشان دهیم داستانهایی قرآن تا چه اندازه با قواعد و معیارهای یاد شده هماهنگ و منطبق هستند و به علاوه بررسی کنیم که آیا عناصر هنری یاد شده برای یک داستان هنری تماماً در داستانهایی قرآن یافت می‌شوند یا خیر؟ پاسخ به این دو سؤال اساس کار این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

۸. مفهوم و اصطلاح قصه در قرآن

«قدمت داستان و نمایشنامه (ادبیات داستانی) به دوران یونان باستان بر می‌گردد» [۱۲]. این شکل هنری و ادبی با پشت سرگذشتن قرون متمادی و پس از تغییر، تحول و تطور، به ویژه از آغاز قرن گذشته، شکل خاصی به خود گرفته است و اینک در دوران نضیح و پختگی داستان شاهد تنوع تکنیکها، عناصر خاص، بافت محکم و محتوای اجتماعی و مردمی آن هستیم. «شکل جدید و امروزی داستان در ادبیات عربی قدیم وجود نداشته است و در ادبیات عربی معاصر، داستان به شکل جدید آن از گرایشهای ادبی و هنری غرب تأثیر پذیرفته و هم در محتوا و هم در شکل و تکنیک، رنگ و بور و شکل و شمایل داستانهایی غربی را به خود گرفته است» [۱]. در همان عصر که ادبیات عربی فاقد چنین هنری بود، ناگاه قرآن کریم شکل خاص و منحصر به فردی از داستان را در ادبیات عربی مطرح کرد که با استفاده از معیارهای داستان‌نویسی امروز و روشهای نوین نقد می‌توان به درک اهمیت آن در وجوه مختلف نایل شد و از آن سود جست؛ چرا که بلاغت و نقد قدیم که خود را در دایره تنگ سه علم معانی، بیان و بدیع محصور کرده، و داستان و ادبیات داستانی به عنوان یک شکل ادبی در آن، هیچ جایگاهی، ندارد نمی‌تواند به شیوه‌ها و تکنیکهای داستان‌پردازی و عناصر داستانی قرآن پی ببرد.

قبل از هر چیز باید توجه داشت که قرآن کتاب هدایت و سعادت است. بنابراین قصه و هر موضوع دیگر در قرآن در خدمت روح کلی حاکم بر این کتاب آسمانی یعنی در خدمت معارف هدایت بخش الهی به کار گرفته شده است: «داستان در قرآن مانند داستانهایی بشری نیست که از نظر موضوع، روش ارائه و به حرکت درآوردن حوادث داستانی، یک کار هنری مستقل و دارای هدف هنری خالص باشد، بلکه داستان در قرآن، ابزاری از ابزارهای متعدد قرآن برای رسیدن به اهداف دینی است؛ اما در خدمت اهداف دینی بودن داستانهایی قرآن مانع بروز ویژگیهای هنری در ارائه و نقل این داستانهایی نشده است، به ویژه از این رو که مهمترین خصوصیت قرآن از لحاظ تعبیر و بیان، تصویرگری هنری آن است» [۱۳]. بنابراین اولین گام در شناخت مفهوم قصه قرآنی این است که بدانیم قصه و داستان در قرآن مانند سایر موضوعات در آن ابزاری است در خدمت اهداف دینی و تربیتی، یعنی داستان بالذات و بالاصالة مورد نظر قرآن نیست. بی شک این سخن به معنای نفی آفرینشهای هنری در قرآن نیست، بلکه قرآن سراسر هنر است و هنر آن نیز از نوع هنر الهی است و داستانهایی آن از مهمترین وجوه اعجاز ادبی و

هنری این کتاب آسمانی به شمار می‌روند.

۹. رئالیسم یا سبک واقعگرایی در داستانهای قرآن

به طور کلی داستانها از حیث ارتباط با واقعیت به سه نوع تقسیم می‌شوند: الف) داستانهای اسطوره‌ای یا خیالی، ب) داستانهای هنری واقعی که به بیان واقعیت‌های موجود جامعه می‌پردازند، ج) داستانهای واقعی تاریخی [۱۲].

داستانهای قرآن را می‌توان در ردیف داستانهای واقعی تاریخی به حساب آورد، با این تفاوت که در داستانهای واقعی تاریخی بشری باز نقش خیال آفرینشگر در رنگ آمیزی حوادث و افراط و مبالغه در توصیف قهرمانان داستان به منظور جلب توجه مخاطب و برانگیختن عواطف او کاملاً مشهود است. «مشاهده می‌شود که قصه‌های تاریخی در تمام ادوار و مراحل آن از قوه تخیل تغذیه می‌کند، قوه تخیلی که حوادث داستانی را در اشکال و رنگهای غیرحقیقی آن ارائه می‌دهد و این امر به خاطر جلب توجه و برانگیختن عواطف مخاطب است» [۱۱].

اما داستانهای واقعی تاریخی قرآن، عیناً واقعیت‌های تاریخی را گزارش می‌کند، گزارشی که با گزینش حوادث و صحنه‌های مهم، عبرت آور و هدایت بخش است. بنابراین قصه‌های واقعی قرآن اولاً بر پایه واقعیتها و حوادث تاریخی استوارند، یعنی حوادثی که روزی روزگاری اتفاق افتاده است، و ثانیاً نقل و گزارش آنها که از طرف خداوند صورت گرفته است، صحیح و درست است. خود قرآن به این امر تصریح کرده می‌گوید: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ»^۱. در جای دیگر قبل از شروع داستان حضرت موسی (ع) و فرعون می‌خوانیم: «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۲. تفاسیری که به مسائل ادبی و صرفی و نحوی قرآن عنایت دارند «بالحق» را، هم حال از «مِنْ نَبَأٍ» که مفعول به است گرفته‌اند و هم «بالحق» را حال از فاعل مستتر در «تتلو» دانسته‌اند. در حالت اول ترجمه آیه چنین می‌شود «ما بخشی از داستان و سرگذشت واقعی و به حق موسی (ع) و فرعون را برای تو گزارش می‌کنیم...» [۸] و در حالت دوم ترجمه آیه چنین است: «ما بخشی از داستان و سرگذشت موسی (ع) و فرعون را بدون هرگونه دروغ و خیالپردازی و مبالغه برای تو بازگو می‌کنیم تا مؤمنان از آن پند گیرند. با دقت در آیه فوق و آیات زیاد دیگر در این باره می‌توان نتیجه گرفت که اولاً خود داستانهای قرآنی حقتند و واقع شده‌اند و ثانیاً در گزارش و نقل آنها اثری از خیال آفرینشگر، مبالغه و دروغ وجود ندارد. بنابراین در داستانهای واقعی تاریخی قرآن، به جای خیال و مبالغه، از سحر بیان، دقت در انتخاب واژه‌ها و سرانجام تصویرگری زنده و هنری استفاده شده است، به طوری که قرآن کریم آن صحنه‌های واقعی و حوادث اتفاق افتاده را با اسلوب بیانی خود دوباره زنده و احیا کرده است؛ بدون اینکه به اصل واقعیت، کوچکترین خدشه‌ای وارد شود: «داستانهای قرآن برگرفته از واقعیت‌های زندگی اند که این



واقعیت به گونه‌ای در قالب داستان به تصویر کشیده شده است که دل‌های مخاطبان خود را کاملاً تحت تأثیر قرار می‌دهد، بدون اینکه خیال و هم کوچکترین دخالتی در آنها داشته باشد. در داستانهای قرآن به بیان حقایق مطلق تاریخی پرداخته شده، اما با این حال از نظر قدرت انگیزش و جلب مخاطب این داستانها بسیار قویتر از سایر داستانهایند. همچنین داستانهای قرآن از برانگیختن غرایز دورند، در حالی که این ویژگی را به هیچ وجه نمی‌توان در داستانهای ادبی مشاهده کرد» [۶].

درست است که داستانهای قرآن، داستانهای واقعی تاریخی است، اما هدف قرآن بیان و نقل تاریخ گذشتگان نیست؛ «برای اینکه داستانهای قرآن، کتاب تاریخ نیست و اگر نذری از انبیا و حوادث آنها به میان آمده فقط برای عبرت، موعظه و اصلاح نفوس، استقامت و تحکیم مبانی اخلاق و ادب است. بنابراین قرآن از ذکر وقایع تاریخی که خالی از پند و فایده باشد پرهیز می‌کند» [۱۰].

هر چند قرآن کتاب تاریخ نیست، اما هر چه از حقایق تاریخی در این کتاب وجود دارد، راست و درست است، چرا که راوی آنها راستگوترین راستگوهاست «و من اصدق من الله قیلاً»^۲.

قرآن حقایق تاریخی را در قالب داستان ارائه کرده و نام آنها را «قصص» گذاشته است. در نتیجه این داستانهای واقعی قرآن، سند تاریخی مورد اعتمادی هستند و هر چه در این سندها از عناصر داستانی مانند اشخاص، حوادث، زمان و مکان و گفت و گوها وجود دارد کاملاً واقعیت دارند و نقل و گزارش محتوایی این اسناد نیز بی‌هیچ دروغ، مبالغه و خیالپردازی از طرف خداوند سبحان صادر شده است. این زبان معجز، تصویرگریهای زنده، ساختار هندسی خاص و بافت محکم هنری قرآن، حوادث و واقعیتهای فرو رفته در اعماق تاریخ را دوباره زنده و احیا می‌کند، به طوری که مخاطب خود را و رای یک خواننده یا شنونده صرف، یک بیننده و تماشاچی تلقی می‌کند. یعنی تصاویر به طور زنده و نمایشی در مقابل دیدگان او ظاهر می‌شوند.

۱۰. عناصر داستانی در خدمت پیام و هدف تربیتی

تعریفی که قبلاً از داستان ارائه دادیم بیشتر از جنبه محتوا و موضوع است، اما اینک از نظر ساختار و بافت داستان به تعریف آن می‌پردازیم تا روشن شود که داستان باید دارای چه ساختار و بافتی باشد؟ به عبارت دیگر عناصر و اجزای تشکیل دهنده یک داستان چیست؟

می‌توان گفت داستان به طور کلی یک کار هنری است که بر یک بنیان هندسی خاص پایه‌گذاری شده و دارای بافت، طرح و پی‌رنگ هنری است که نویسنده، فکر، اندیشه، احساسات و تخیلات خود را درباره زندگی و محیط پیرامون خود، در قالب یک یا چند حادثه، شخصیت، در زمان و مکان خاصی، از طریق زبان توصیفی یا زبان گفت و گو یا با استفاده از هر دوی آنها می‌آفریند. این کار هنری مثل سایر کارهای هنری، دنبال کننده هدف فکری (عنصر اندیشه) خاصی است که تمام عناصر و اجزای داستان به کمک سبک و اسلوب هنرمندانه در خدمت بیان، بسط و تعمیق آن هدف فکری هستند [۱].

نتیجه تعریف فوق این است که داستان از نظر ساختار دارای اجزا و عناصری چون عنصر طرح و پی‌رنگ، حادثه، شخصیت، زمان و مکان، سرد و اخبار (روایت)، حوار و عنصر درونمایه و اندیشه است که مجموع این عناصر در ضمن یک رابطه علی و معلولی در خدمت بیان، بسط و تعمیق اندیشه و پیام داستان هستند.

داستانهای قرآن از لحاظ ساختار و بافت به گونه‌ای هستند که همه یا بعضی از عناصر یاد شده، در آنها قابل تحلیل و ارزیابی است. البته این عناصر به خودی خود دارای اصالت نیستند، بلکه آنچه در داستانهای قرآن در درجه اول اهمیت قرار دارد اهداف تربیتی و هدایتی است و عناصر داستانی نیز به میزانی که بتوانند آن اهداف را تأمین کنند مورد عنایت و حمایت قرآن واقع شده‌اند.

«در همان عصر که ادبیات قدیم عرب و غیرعرب فاقد داستان به معنای نوین آن بود، ناگاه قرآن کریم داستان را در شکل عناصر هنری خاص و در قالب ساختارهایی مطرح کرده است که فقط داستان‌نویسی نوین و روشهای جدید داستانی به درک اهمیت آن نایل آمده است» [۱].

هدف و غرض قصه‌های قرآن، هدایت و تربیت انسانهاست و بسیاری از عناصر داستانی متعارف در ادبیات داستانی نوین را می‌توان در داستانهای قرآن، تشخیص داد و تحلیل و ارزیابی کرد. قصه در قرآن شامل سرگذشتها و داستانهای واقعی، شیرین و شنیدنی از پیامبران و شخصیت‌های حق و باطل دوران گذشته و نسل‌های پیشین و برخی حقایق دوران شکل‌گیری اسلام است. این داستانها در طرح (پی‌رنگ) تنوع بیشتری دارند و برخی از آنها دارای طرحی کاملند و برای قصه مقدمه چینی شده است، مانند داستان حضرت موسی (ع) در سوره قصص و داستان اصحاب کهف در سوره کهف. اغلب قصه‌ها، دارای عناصری مانند شخصیت، حادثه، زمان و مکان، گفت و گو و اوج و فرود و سایر عناصر داستانی هستند، مانند داستان حضرت یوسف (ع) که از نظر شکل و قالب به یک رمان کامل شبیه است. برخی دیگر از داستانها فقط بخشی از یک ماجرا و واقعه هستند و به طور ناگهانی از اوج شروع می‌شوند، مانند داستان حضرت نوع (ع)، شعیب (ع)، صالح (ع)، لوط (ع) که هر کدام از اینها از نظر شکل و قالب داستانی می‌توانند یک داستان متوسط نامیده شوند. به طور کلی، بافت اصلی اکثر قصص قرآن از سته عنصر شخصیت، حادثه و درونمایه (اندیشه) تشکیل گردیده است و از عناصر دیگر به شیوه‌ای هنرمندانه و دلپذیر به تناسب شرایط طرح قصه و فضای فکری و تربیتی حاکم بر آن بهره‌برداری شده است [۱۶].

البته همواره باید مدنظر داشت که داستان در قرآن موضوع مستقل و قائم به ذات نیست. بنابراین عناصر موجود در آن نیز از نظر حجم، شکل، آغان، انجام، نحوه و میزان به کارگیری مستقل نیستند، بلکه همه در خدمت هدف دینی به کار رفته‌اند. از طرف دیگر معنای این سخن آن نیست که در داستانهای دینی و واقعی تاریخی قرآن تکنیک داستانی و آفرینش هنری استفاده نشده است، بلکه درک هنر معجز و پاینده قرآن در امر داستانپردازی و تکنیکهای به کار رفته در آن، امروزه فقط از طریق روشهای نقدی نوین داستان امکانپذیر است.



۱۱. عنصر طرح یا پی‌رنگ در داستانهای قرآن

«پی‌رنگ مرکب از دو کلمه «پی» و «رنگ» است. پی به معنای بنیاد، شالوده و پایه آمده و رنگ به معنای طرح و نقش. بنابراین «پی‌رنگ» به معنای بنیاد، نقش و شالوده طرح است و معنایی نزدیک برای «plot» در زبان انگلیسی به شمار می‌رود [۱۸].

عنصر طرح و پی‌رنگ در داستان، یعنی رابطه علی و معلولی حوادث داستان. به عبارت دیگر یعنی اینکه هیچ حادثه‌ای بدون علت و سبب نقل نشود که در اصطلاح ادبیات داستانی عرب از آن به «حَبْکَة القَصَّة» تعبیر می‌شود: «حَبْکَة القَصَّة هی سلسله الحوادث الّتی تجری فیها، مرتبطة عادةً برابط السببیّة» [۲۰].

طبق این تعریف اجزای قصه قرآنی براساس رابطه علی و معلولی دارای پیوندی محکم و زنده با یکدیگرند. «قصه قرآنی دارای ساختار هندسی و هنری ویژه‌ای است که براساس آنها، جزئیات و اجزای داستان دارای پیوندی زنده با یکدیگرند، به گونه‌ای که هر جزء از داستان مکمل جزء پیشین یا شرح و تفصیلی بر آن یا امری هماهنگ و متجانس با آن است و سرانجام اینکه همه اجزا تابع یک محور فکری واحدند» [۱].

در ساختار هندسی داستانهای قرآن، تمام اجزای داستان، اعم از مقدمه، آغاز، تنه و انتهای داستان و حتی تعقیب و تفسیرهایی که برای بعضی داستانها آورده شده، دارای پیوندی زنده با یکدیگر بوده، در راستای تأمین هدف فکری و تربیتی کل سوره به کار رفته است.

دعا و نفرین در داستانهای قرآن که معمولاً از زبان شخصیت‌های اصلی نقل می‌شود در تحکیم بافت هنری داستان و برقراری ارتباط بین عناصر دیگر نقش بسزایی دارد. برای نمونه حضرت نوح (ع) پس از تحمل انواع سختیها، دشمنیها، لجاجتها و تکذیبها، از هدایت یافتن قوم خود ناامید شده، دست نفرین به درگاه خداوند دراز می‌کند و می‌گوید: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مِنَ الْکَافِرِیْنَ دِیَارًا»^۴.

استجابات این نفرین از طرف خداوند و تحقق یافتن آن با حادثه عالمگیر توفان و غرق شدن تمام کافران، علاوه بر نکات تربیتی و اخلاقی، از نظر هنری و فنی به داستان زیبایی خاصی بخشیده است، چرا که نشانگر برخورداری داستان از یک بافت و پی‌رنگ محکم است، یعنی حوادث و اجزای داستان با همدیگر رابطه علی و معلولی دارند.

در داستان حضرت موسی (ع) می‌خوانیم که آن حضرت پس از عزم به فرار از شهر مصر، رو به طرف شهر مدین کرده، به خداوند می‌گوید: «رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ»^۵. این دعای حضرت، پس از پشت سر گذاشتن حادثه چاه مدین و سیراب کردن گوسفندان دو دختر شعیب (ع) و دعوت شعیب (ع) از موسی (ع) برای دریافت پاداش و مزد سقایت، به استجاب می‌رسد؛ آنگاه که شعیب (ع) در برخورد



اولیه به موسی (ع) می‌گوید «لاتخف نجوت من القوم الظالمین»^۶.

وجود عنصر دعا و نفرین و استجابات آن، مثل دو مثال یاد شده، هم از نظر هدایتی و تربیتی مهم است هم از نظر هنری و درس تربیتی آن این است که تیر دعای انبیای خدا همیشه به هدف می‌خورد، چرا که آنها خالص شده‌اند و به مقام اضطرار رسیده‌اند... و از نظر هنری و تکنیک داستان‌پردازی، بیانگر وابستگی موجود میان حوادث داستان و بافت محکم اجزای داستان با یکدیگر است. داستان حضرت یوسف از سه جزء مقدمه، تنه و بخش پایانی تشکیل شده است. هر سه بخش داستان، دارای رویدادها، وضعیتها و شخصیت‌هایی است که اگر مجموع اجزای داستان را بنگریم خواهیم دید که ساختار محکم این داستان، با رخ دادن حادثه‌های پس از حادثه‌های و با تسلسل منطقی و رابطه علی و معلولی بنا شده است، به طوری که مقدمه داستان و پایان آن، همدیگر را کامل می‌کنند. داستان با رؤیای یوسف (ع) که یازده ستاره و ماه و خورشید را در حال سجده می‌بیند، آغاز می‌شود. این بخش آغازین داستان، به طرز هنرمندانه‌ای با بازگشت والدین به عنوان شمس و قمر در رؤیای یوسف (ع) و یازده برادر به عنوان یازده ستاره در رؤیای آن حضرت (ع) به بخش پایانی داستان مرتبط می‌شود. اینجاست که مخاطب داستان پس از رسیدن به انتهای قصه، شدیداً تحت تأثیر بافت محکم و هنری سوره واقع می‌شود که چگونه توانسته است رؤیای آن حضرت را پس از طی مراحل و بخش‌های متعدد و مرتبط با یکدیگر، به بخش پایانی آن که در حقیقت تأویل رؤیای اوست پیوند دهد [۹، ۶ و ۱].

۱۲. شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستانهای قرآن

شخصیت‌های داستانی در قرآن از یک نظر به سه گروه تقسیم می‌شوند:

الف) شخصیت‌های مثبت مانند ابراهیم (ع)، موسی (ع)، و عیسی (ع) و دیگر انبیا، اصحاب کهف و حضرت مریم (س).

ب) شخصیت‌های منفی مانند نمرود، فرعون، قارون، سامری و زن حضرت لوط.

ج) شخصیت‌های بینابین مانند شخصیت منفی ساحران که پس از شکست خوردن در مقابل عصای موسی (ع) و ایمان آوردن آنها به رسالت آن حضرت به شخصیت‌های مثبت تبدیل می‌شوند. از یک نگاه دیگر «شخصیت‌ها در قصه‌های قرآن، پویا هستند نه ایستا، بدین معنا که تحول‌پذیر و دگرگون شونده هستند. به عبارت دیگر شخصیت پایان داستان، شخصیتی نیست که در آغاز داستان بوده، مانند شخصیت ملکه سبا (بلقیس) که دارای شخصیتی بارز، پرتوان، حقیقت بین و آینده‌نگر است، چرا که در آغاز خورشید پرست بود و به دعوت حضرت سلیمان (ع) به خدای یگانه ایمان آورد [۱۰، ۵].

یکی از ویژگی‌های شخصیت‌پردازی در داستانهای قرآن این است که نام اصلی شخصیت‌ها بنا به اقتضای سیاق داستان و وجود نکات اخلاقی و هنری، گاه ذکر می‌شود و گاه دیگر با صفت و لقب آورده



می‌شود. البته شخصیت‌های مثبت بیشتر از شخصیت‌های منفی با نام اصلی در صحنه داستان حاضرند. برای مثال نام حضرت یوسف (ع) در جای جای داستان تکرار می‌شود، اما نام زن عزیز مصر (زلیخا) در هیچ جای داستان نیامده است، بلکه به جای آن با او صافی مانند: «امراة العزیز» و «راودة الی هوی فی بیتها» و... ظاهر شده است. «اما از نامها، شخصیتها و صفات آنها، هرگاه که ضرورتی باشد، ذکری در داستانهای قرآن به میان آمده است تا در خواننده و شنونده تأثیر بگذارد. و قرآن کریم در این مورد زیاده‌روی نمی‌کند تا آن زیبایی و شکوه لازم از دست نرود. قرآن کریم شخصیت‌های داستانی خود را که حوادث داستانی حول محور آنها می‌چرخد برای خوانندگان و شنوندگان خود در قالب تصاویر زنده و مهیج معرفی می‌کند» [۶].

از میان شخصیت‌های زن در داستانهای قرآن فقط نام حضرت مریم (س) چند بار ذکر شده است، زیرا اولاً شخصیت حضرت مریم در داستان مربوط، شخصیت اصلی (قهرمان) است و ثانیاً به عنوان یک شخصیت مثبت باید زیاد به گوش بخورد، چرا که او سمبل عفت، پاکدامنی و عبادت است، و «واذکر فی کتاب مریم اذا نتبذت من اهلها مکاناً شرقیاً»^۷ اما گاهی به جای ذکر نام اصلی حضرت، از صفت ایشان استفاده شده است: «والتی احصنت فرجها فنحننا فیها من روحنا...»^۸. ذکر این صفت به خاطر این است که قرآن می‌خواهد بر پاکدامنی او تأکید کند تا مخاطب هیچ گونه خیال و شک باطل درباره آن حضرت به ذهن راه ندهد.

در جریان سفر پر راز و رمز موسی (ع). هیچگاه نام اصلی «خضر» را مشاهده نمی‌کنیم، بلکه به جای آن از وصف «عبد من عبادنا» استفاده می‌شود. سر این امر شاید در این نهفته باشد که عبد بودن و عبد خاص خداوند بودن (عبادنا) بالاترین نشان افتخاری است که اولیاء الله در آرزوی دریافت آن از ساحل مقدس ربوبی هستند. خضر که موفق به دریافت چنین نشانی شده است، توانست به کمک آن، کارهای خارق العاده و به ظاهر غیر قابل تصور انجام دهد و رسول خدا، یعنی حضرت موسی (ع) را به تحیر وادارد. بنابراین اهمیت ذکر وصف عبودیت، هم از نظر تربیتی و هم از نظر هنری، به مراتب بالاتر و بیشتر از ذکر نام اصلی (خضر) است. درباره ذکر یا عدم ذکر نام اصلی شخصیت‌های داستانی در قرآن لطایف زیادی وجود دارد که مجال بیشتر و پژوهشی مستقل می‌طلبد.

عنصر گفت و گو در شخصیت‌پردازی داستانهای قرآن نقش اساسی دارد، به طوری که مخاطب داستانهای قرآن از طریق گفت و گوی طرفین به نوع شخصیت، عواطف، افکار و اعتقادات آنها پی می‌برد. گفت و گوی موسی (ع) و فرعون، گفت و گوی موسی (ع) و ساحران، گفت و گوی فرعون با ساحران و... شخصیت آنها را به بهترین وجه در قالب جملات متناسب با موقعیت و مقامشان به تصویر می‌کشد. سوره طه نمونه‌ای عالی از گفت و گو میان شخصیت‌های مذکور است.

در قصه قرآنی شخصیت‌پردازی، حسی و نمایشی است، به گونه‌ای که با کمترین الفاظ به بهترین

وجه شخصیت‌پردازی شده است. در آیه «فجاءته احدیهما تمشی علی استحياء قالت ان ابی یدعوك لیجزيك اجر ما سقيت لنا...»^۹ شخصیت دختر شعیب (ع) با چند کلمه، به بهترین شکل معرفی شده است. نکته جالب توجه این است که در این آیه طرز راه رفتن یک دختر و طرز حرف زدن او با یک مرد بیگانه، یعنی حضرت موسی (ع) کاملاً با شخصیت او بستگی دارد. کاربرد «علی استحياء» در وسط دو فعل «تمشی» و «قالت» در اوج ایجاز، اعجاز تصویرگری قرآن را می‌رساند، یعنی آن دختر در حالی که سراسر وجودش را حیا فرا گرفته بود و انگار که سوار بر حیا بود و روی حیا راه می‌رفت نه روی زمین، به موسی شرم کنان گفت: «پدرم تو را دعوت می‌کند تا پاداش سیراب کردن گوسفندان را به تو بدهد». بنابراین می‌بینیم که در ضمن چند کلمه کلیدی، شخصیت یک زن در برخورد با یک مرد بیگانه به تصویر کشیده شده است. آوردن فعل مضارع «تمشی» صحنه فوق را نمایشی و حسی کرده است. بدین معنا که صحنه راه رفتن او را به طور زنده در مقابل دیدگان مخاطب ترسیم می‌کند و طرز راه رفتن او را که متناسب با شخصیت و موقعیتش است به نمایش می‌گذارد.

۱۳. عنصر حادثه یا کشمکش در داستانه‌های قرآن

کشمکش از مهمترین و اساسیترین عناصر داستان است که بدون آن، داستان زنده و پویا نیست. از آنجا که داستان معمولاً برش و نسخه‌ای از زندگی واقعی مردم است و زندگی مردم سرشار از حرکت، نشاط، رقابت و کشمکش است، برخورداری داستان از حرکت، رقابت، حادثه و کشمکش نیز نشان‌دهنده پویایی آن است. عنصر کشمکش و جدال در داستان، هم برای خوانندگان مبتدی و بی تجربه که از داستان فقط سرگرمی، هیجان و وقوع حوادث عجیب و غریب را می‌خواهند، مفید است و هم برای خوانندگان با تجربه که به دنبال کسب آگاهی و اطلاعات بیشتر هستند، سودمند است.

در تعریف کشمکش گفته شده: کشمکش که معادل اصطلاح خارجی آن «conflict» است، از تضاد شروع و به تقابل می‌رسد و در تقابل ادامه می‌یابد. پس کشمکش حاصل جمع تضاد و تقابل است [۲].

«کشمکشها در داستان یا از نوع درگیری انسان با انسان دیگر است، یا از نوع درگیری انسان با طبیعت و نیروهای جامعه و یا از نوع درگیری انسان با تمایلات و خصلتهای درونی خویش می‌باشد» [۱۸].

با نگرش کلی به داستانه‌های قرآن به این نتیجه می‌رسیم که درگیریها و کشمکشهای سه گانه یاد شده، به طور عموم بین نیروهای خیر و شر، حق و باطل و هدایت و ضلالت است. «درگیری و کشمکشی که در داستانه‌های قرآن وجود دارد در حقیقت شکل خاصی از درگیری میان نیروهای خیر و نیروهای شر است و هر کدام از این نیروها برای خود انگیزه‌ها و اهدافی دارند و هر یک در فکر غلبه و چیرگی بر نیروی مقابل است و این درگیری بین نیروهای خیر و شر در واقع، رسالت تمام انبیا و رسولان الهی



بوده است» [۶].

باید همواره در نظر داشت که در ورای نقل این درگیریه‌ها و حوادث که بین نیروهای خیر و شر و حق و باطل صورت می‌گیرد، عبرت و موعظه مهمترین هدفی است که مورد عنایت و حمایت داستانهای قرآن است.

در داستانهای قرآن، نیکفرجامی و سعادت همیشه با قوای حق است («کتب الله لاغلبن انا و رسلی، ان الله قوی عزیز»^۱) و همچنین بدفرجامی و فساد همیشه دامن باطل و شر را می‌گیرد. در داستانهای قرآن، انسان نقش اول را در کشمکشهای سه گانه یاد شده بازی می‌کند. او در مرکز دایره واقع شده است. یک بار با ممنوعان خود درگیر می‌شود، بار دیگر با نیروهای طبیعت و گاه دیگر با تمایلات و خصلتهای درونی خودش.

برای نمونه کشمکش و مبارزه فردی بین قابیل و هابیل در سوره مائده، به بهترین شکل، درگیری انسان با انسان را در داستانهای قرآن به نمایش گذاشته است که حسد، حب ذات، خودبینی و میل به گسترش تسلط و تجاوز به حق دیگران، مایه‌ها و پایه‌های اصلی این کشمکش است. لذا قرآن از تعبیر «فطوحت له نفسه قتل اخیه»^۱ درباره قابیل استفاده کرده است تا تلویحاً بفهماند که نفس طغیانگر او که آغشته به حسد بوده قتل برادرش هابیل را تزیین کرده و او را به این عمل زشت واداشته است. قرآن کریم در این داستان به نام شخصیتها، اشاره‌ای نکرده و آن را به عهده متون تفسیری گذاشته است. همچنین به طور صریح ذکر نشده که حسد، علت بروز اختلاف شده، بلکه مخاطب متأمل از لا به لای کلمات و عبارات به انگیزه‌های اصلی این درگیری پی می‌برد و از این طریق با متن داستان و اهداف آن مشارکت فکری و عاطفی ایجاد می‌کند.

آنچه در عنصر کشمکش و حادثه به طور عموم مهم است، ایجاد گره فنی و هنری در جریان داستان است، یعنی اگر داستان پرداز بتواند در جریان داستان حوادث را که از تضاد شروع شده است، به تقابل و نقطه بحران بکشد، به طوری که مخاطب احساس کند که در کار داستان گرهی ایجاد شده، یک کار هنری و هنرمندانه انجام داده است. قرآن کریم در بیان حوادث و درگیریهای واقعی داستانهای خود از این تکنیک و اسلوب داستان‌پردازی استفاده کرده است، یعنی حوادث از یک نقطه شروع می‌شوند، به تدریج به نقطه بحران می‌رسند و مخاطب در اینجا سؤال می‌کند «چرا چنین شد؟» و «بعد چه خواهد شد؟» سپس از اوج نقطه بحران آرام آرام به طرف پایان، و گره‌گشایی سرازیر می‌شود و در خاتمه، گره ایجاد شده به طور کامل گشوده می‌شود. نمونه‌های عالی چنین اسلوب هنرمندانه‌ای در داستان حضرت یوسف (ع) مشهود است؛ به طوری که «در سراسر قصه، دو حرکت به هم پیوسته، چون برخاستن و فرونشستن یا پیش آمدن و پس رفتن موج به چشم می‌خورد، این جزر و مد پایه و اساس ساختار قصه است» [۹].



در تفسیر فی ظلال القرآن چنین آمده است: «آنچه به نام «گره هنری» در داستان مطرح است در داستان حضرت یوسف (ع) کاملاً واضح است؛ چرا که این داستان با رؤیا شروع می‌شود، اما تأویل و تفسیر این رؤیا و خواب همچنان مجهول باقی می‌ماند تا اینکه به تدریج و به طور طبیعی و بدون هر گونه تکلف و تصنع در پایان داستان، شاهد و روشن شدن رؤیا هستیم» [۱۵].

گره افکنی و گره‌گشایی در عناصر ساختاری طرح قصه قرآنی، در تشویق و تحریض مخاطب برای تعقیب و پیگیری حوادث نقش بسیار مهمی دارد و ادبیات داستانی امروز در تحلیل و نقد داستان برای این امر اهمیت فراوان قائل است [۱۸].

۱۴. عنصر گفت و گو در داستانهای قرآن

ارائه افکار و حقایق از دو راه میسر است، از طریق گفت و گو و از طریق توصیف و اخبار [۱]. در متون غیرداستانی توصیف و اخبار اهمیت بیشتر دارد و در متون داستانی مخصوصاً در نمایشنامه گفت و گو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اصولاً بنیاد نمایشنامه بر گفت و گو استوار است.

در قصه‌های قرآن عنصر گفت و گو نقش بسیار مهمی بازی می‌کند؛ زیرا نمایشی‌ترین عنصر در هر داستان، گفت و گو است و این امر در تصویرگرها و صحنه‌سازیهایی قرآن در بخش گفت و گوهای داستانی، نمود و تجلی بیشتری دارد. به جریان انداختن عمل داستانی، تحلیل شخصیتها و ابلاغ عواطف و افکار بدون عنصر گفت و گو مشکل است: «به کارگیری روش گفت و گو در داستانهای قرآن کریم به ساختار و ارائه داستان زیبایی خاصی بخشیده است. استفاده از این روش، حوادث داستان را به حرکت در آورده، شخصتیهایی داستانی را به تصویر می‌کشد و باعث می‌گردد که داستان به نقطه اوج خود، یعنی کشمکش برسد و سپس هدف و درونمایه داستان از طریق این گفت و گو به ظهور می‌رسد» [۱۹].

نقش گفت و گو در به حرکت درآوردن حوادث، تحلیل عواطف و افکار، خلجانهای درونی و ایجاد کشمکش عملی در داستانهای قرآن، اساسی است.

نمونه بارز استفاده از اسلوب گفت و گو، در داستان موسی (ع) است که در اینجا به تحلیل بخشی از گفت و گوی بین حضرت موسی (ع) و فرعون می‌پردازیم. در سوره طه می‌خوانیم که خداوند موسی (ع) و هارون (ع) را به سوی فرعون فرستاد و فرعون در جواب آنها که خود را فرستادگان خدا معرفی کردند و آزادسازی و عدم شکنجه بنی اسرائیل را از او درخواست کردند، به گفت و گو با آن دو می‌پردازد: قال فمن ربکما یا موسی • قال ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی • قال فما بال القرون الاولی • قال علمها عند ربی فی کتاب لایضل ربی و لاینسی»^{۱۲}

در این بخش از گفت و گو ویژگیهایی نهفته است. ویژگیهای مربوط به سخنان فرعون: الف) هر دو



جمله کوتاه است، ب) هر دو جمله حالت استفهامی دارد، ج) آوردن «یاموسی» برای تهدید و استهزا است، د) آوردن «ربکما» برای این است که آن خدای ادعایی شما، خدای شماسست نه خدای من. این چهار ویژگی و ویژگیهای دیگر کاملاً با شخصیت متکبر و سرکش فرعون سازگار است که بسیار موجز و هنرمندانه بیان شده است. در مقابل در جوابهای موسی (ع) این ویژگیها وجود دارد: الف) جملات نسبتاً طولانی هستند، ب) لحن و آهنگ آرام دارند، ج) حالت ارشادی و تبلیغی دارند، د) استفاده مناسب از «ربنا» در جمله اول برای نسبت دادن خلقت و هدایت تکوینی همه چیز و همه کس به خداوند است.

این چهار ویژگی و ویژگیهای دیگر، کاملاً با شخصیت یک پیامبر که مأمور به امر به معروف و نهی از منکر از سوی خداوند است، شخصیت پیامبری که باید با استفاده از «جدال احسن» و «قول لین» به محاجه با فرعون ضاعی بپردازد، مناسبت دارد.

در این بخش از گفت و گو نکات لطیفی وجود دارد؛ از جمله اینکه در بیان طرز سخن گفتن و پاسخ دادنهای طرفین گفت و گو، از «قید حالت» یا «حال نحوی» استفاده نشده است، بلکه به لفظ «قال» و مقول آن اکتفا شده است؛ زیرا الفاظی که مقول قال واقع شده‌اند چنان حساب شده و دقیق گزینش شده‌اند که حالت روانی، عاطفی و نوع افکار آنها را به بهترین شکل به نمایش می‌گذارد، به طوری که دیگر هیچ نیازی به ذکر قیود حالت احساس نمی‌شود. نیازی نیست که بگوید «فرعون با حالت غضب، تهدید، استهزا و تکبر» عکس‌العمل نشان داد یا اینکه موسی (ع) «با آرامی، ایمان محکم و با حالت ارشاد و دلسوزی» به او پاسخ گفت، بلکه لطافت بیان قرآنی در این است که این همه را مخاطب خودش با تأمل و تفکر در جملات کوتاه و سهل می‌تواند به دست بیاورد تا از این طریق با متن داستان مشارکت فکری و عاطفی برقرار کند. این روش یعنی عدم استفاده از قید حالت بعد از افعال گفت و گو (قال) در اکثر داستانهای قرآن مشهود است؛ اما گاهی اوقات از قید حالت (حال نحوی) به طور صریح استفاده شده است. در همین داستان حضرت موسی (ع) در بخش مربوط به «مؤمن آل فرعون» می‌خوانیم: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ...»^{۱۲}.

در این آیه، «یکتم ایمانه» به عنوان قید حالت، بیانگر اخفای ایمان (تقیه) از سوی مؤمن آل فرعون در برخورد با فرعون و دفاع از موسی (ع) است که ذکر آن در اینجا کاملاً لازم و ضروری است، چرا که از مقول قال به هیچ وجه، حالت کتمان ایمان فهمیده نمی‌شود. از طرف دیگر تصریح به قید حالت نشان دهنده اهمیت حالت تقیه است که مؤمن آل فرعون با توسل به آن با شهادت و هنرمندی تمام در جمع فرعونیان به حمایت از موسی (ع) می‌پردازد. همان گونه که گفتیم بیان حقایق، افکار و عواطف یا از طریق گفت و گو صورت می‌گیرد یا از طریق توصیف و اخبار. بعضی از داستانهای قرآن از اول تا آخر از طریق توصیف بیان شده است، به طوری که هیچ نوع گفت و گویی در خلال آیات داستانی وجود ندارد، مانند داستان اصحاب فیل در سوره فیل: «الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل الم يجعل کید هم



فی تضلیل و ارسل علیهم طیراً ابابیل ترمیهم بحجارة من سجيل فجعلهم كعصفٍ مأكول»^{۱۴}. همچنین است داستان ابولهب، داستان کوتاه حضرت ایوب (ع)، داستانهایی که در ضمن سوره «فجر» آورده شده‌اند و اکثر اشارات داستانی چند آیه‌ای در سوره‌های مختلف. اولاً اغلب این گونه داستانها وسعت و فرصت چندانی برای استفاده از گفت و گو را ندارند، زیرا عنصر گفت و گو احتیاج به گستره زیادی دارد تا اندیشه‌های طرفین مطرح و تحلیل شود. ثانیاً قرآن کریم در مواردی که به عنصر شخصیت و شخصیت‌پردازی اهمیت بیشتر می‌دهد از عنصر گفت و گو و در مواردی که به عنصر حوادث اهمیت بیشتر می‌دهد از عنصر توصیف استفاده می‌کند [۷].

گاهی اوقات استفاده از عنصر توصیف به همراه عنصر گفت و گو صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر بیان حقایق و تحلیل حوادث و شخصیتها از طریق امتزاج روایت و گفت و گو انجام می‌پذیرد. این اسلوب صبغه غالب در اکثر داستانهای قرآن است و علت چنین امتزاجی شاید در این باشد که قرآن آنجا که می‌خواهد پشت صحنه‌ها و حوادث را توضیح دهد و نتیجه‌گیری کند، اغلب از شیوه توصیف و روایت استفاده می‌کند و آنگاه که می‌خواهد به تحلیل عواطف، افکار و اعتقادات شخصیت‌های داستانی بپردازد، عنصر گفت و گو را به کار می‌گیرد. برای نمونه داستان هابیل و قابیل در سوره مائده دارای اسلوب امتزاجی گفت و گو و توصیف است و داستان حضرت یوسف (ع) از آغاز تا انجام از چنین شیوه‌ای برخوردار است.

۱۵. نتیجه‌گیری

۱. قرآن کریم قبل از هر چیز کتاب هدایت و تربیت است.
۲. هیچ موضوعی از موضوعات قرآنی اصالتاً و بالذات مورد عنایت و توجه قرآن نیست، مگر اینکه هدف هدایتی و تربیتی از آن مورد نظر باشد.
۳. داستان به عنوان یکی از مهمترین موضوعات قرآنی در خدمت اهداف هدایتی و تربیتی درآمده است.
۴. داستانهای دینی، تربیتی و انسان‌ساز قرآن به شکل کاملاً هنرمندانه و در قالب تکنیک داستانی و با برخورداری از عناصر داستانی نقل و گزارش شده‌اند.
۵. در داستانهای واقعی تاریخی قرآن، هیچ اثری از خیال آفرینشگر، دروغ و مبالغه وجود ندارد، بلکه به تصریح خود قرآن، همه اجزای داستان در قرآن «بالحق» بوده و نقل و گزارش آنها نیز که به وسیله خداوند منزله صورت گرفته، «بالحق» است.
۶. تمام عناصر داستانی در ساختار داستانهای قرآن، به تناسب جو حاکم بر هدف فکری و تربیتی سوره مورد نظر، گاه کم رنگ و گاه پررنگ می‌شوند.
۷. قرآن کریم در داستانهایش، ملزم به استفاده از تمام عناصر داستانی شناخته شده نبوده و در



جاهایی که از عناصر داستانی استفاده کرده است، آنها را با معیار خاص قرآنی و برخوردار از هنر الهی و با زبان معجزه و تصویرگریهای منحصر به فرد به کار گرفته است.

۱۶. منابع

- [۱] بستانی، محمود، اسلام و هنر، ترجمه (حسین صابری)، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۷۶ و ۱۵۸.
- [۲] _____، دراسات فنية في قصص القرآن، بيروت، دارالبلاغه، ۱۹۸۹، ص ۱۹۷-۱۹۴.
- [۳] بهشتی، الهه، عوامل داستان، تهران، انتشارات برگ، ۱۳۷۵، ص ۶۶.
- [۴] تیمور، محمود، دراسات في القصة و المسرح، القاهرة، المطبعة النموذجية، بی تا، ص ۹۹.
- [۵] جعفری، حسینعلی، بررسی هنری بهترین قصه قرآن، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۶، ص ۴۸.
- [۶] الخطیب، عبدالکریم، القصص القرآنی فی مفهومه و منظوفه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ص ۳۹۶ و ص ۴۸.
- [۷] خلف الله، محمود احمد، الفن القصصي في القرآن الكريم، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۵۱، ص ۳۲۸.
- [۸] زمخشری، جارالله، الکشاف، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا، ج ۳، ص ۳۹۱.
- [۹] ستاری، جلال، درد عشق زلیخا، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۱-۱۷۲.
- [۱۰] شیخ امین، بکری، التعبير الفني في القرآن الكريم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۴، ص ۲۲۷.
- [۱۱] عبدربه، السيد عبدالحافظ، بحوث في قصص القرآن، بیروت، دارالکتاب اللبنائی، ۱۹۷۲، ص ۵۱.
- [۱۲] عتر، نورالدین، القرآن الكريم و الدراسات الادبيه، دمشق، منشورات جامعة دمشق، ۱۴۱۵، ص ۲۲۱.
- [۱۳] فروغ، عمر، المنهاج في الادب العربي، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۶۹، ج ۲، ص ۱۹۷.
- [۱۴] قطب، سید، التصوير الفني في القرآن، بیروت، دارالشروق، بی تا، ص ۱۱۷.
- [۱۵] _____، في ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، بی تا، ج ۴، ص ۱۹۶۲.
- [۱۶] ملبویی، محمدتقی، تحلیلی نو از قصص قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲.
- [۱۷] میرصادقی، جمال، ادبیات داستانی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۶، ص ۲۵۹.
- [۱۸] _____، عناصر داستانی، تهران، انتشارات شفا، ۱۳۶۷، ص ۱۶۱.
- [۱۹] ناجی، مشرح محمد، الافاق الفنية في القصص القرآنية، المدينة المنورة، دارالمجمع النشر و التوزيع، ۱۹۹۲، ص ۷۹.
- [۲۰] نجم، محمدیوسف، فن القصة، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۷۶، ص ۶۳.